



# زبان اشکبار بیدل

## درافغانستان

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

روایتی از بیدل خوانی‌های قندهار و کابل



محمدجان ستوده

### آغاز

این هفت پرده، پرده‌ای از ساز بیدل است  
بر هر چه گوش می‌نهی آواز بیدل است

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی در قرن یازدهم هجری شمسی (متولد ۱۰۵۴ هـ.ق) در هند زندگی می‌کرد. کلامش رفیع و از منطق بی‌نظیری

برخوردار بود. او هم نثر می‌نوشت و هم شعر می‌سرود و در هر دو گونه، دست بالا و شهرت داشت. برخی از پژوهشگران که به کمال کلام او پی‌نبرده‌اند، او را پیچیده‌سرا و مهمل‌گوی معرفی کرده‌اند. تعدادی نیز بدون آن‌که به متن سخن بیدل مراجعه کنند، کلام او را پیچیده و دشوارفهم توصیف کرده‌اند.

در افغانستان، اما قصه طور دیگر است. بیدل در افغانستان نه پیچیده‌سرا و نه مهمل‌گوی؛ بلکه زبان او، برای مردم، در اصناف و گروه‌های متعدد اجتماعی آشنا و قابل فهم بوده است.

بیدل حداقل برای یک قرن بر ادبیات افغانستان سایه انداخته بود و آوازش از مسجد و خرابات به گوش می‌رسید. آواز او هم در کام «سراهنک» و «ساربان» بود و هم مرجع مهمی برای ملا و معلم. به بیان دیگر، بیدل پس از آن‌که در دهلی، در صحن حیاط خویش دفن شد، دوباره در قندهار و کابل و ماوراءالنهر، در قلب مردمان آن سرزمین‌ها زاده شد و تا هنوز آوازش از گوشه‌گوشه افغانستان و ماوراءالنهر به گوش می‌رسد. او به عبارت دیگر پیوند معنوی، زبانی و فرهنگی مردمان افغانستان و هند نیز است.

در این مدت که در پی بیدل گشته‌ام، محبوبیت او در افغانستان برایم بسیار شگفت‌انگیز بوده است که چگونه این شاعر پارسی‌گوی دهلی، که زبانش به پیچیدگی شهرت یافته است، در کابل، قندهار، بدخشان و به نحوی در سراسر افغانستان این اندازه جای پا گشوده که از شاه تا وزیر و از ملا و آوازخوان و دکاندار تا مأمور اداری، همه در پی او بوده‌اند و هیچ کدامشان احساس بیگانگی با زبان او را نداشته‌اند. آن‌ها شعر او را نقل مجلس خویش ساخته و حتی قادر به تدریس آن بوده‌اند.

فضای ادبی افغانستان چنان تحت تأثیر این بزرگ‌مرد بوده است که وقتی محمدحیدر ژوبل، تاریخ ادبیاتش را می‌نویسد، فصلی را زیر عنوان «جنبش غزل‌سرایی و عصر بیدل» نام می‌گذارد (ژوبل، ۱۳۴۴: ۱۲۳). در تاریخ ادبیات فارسی تاکنون نخوانده‌ام که به‌جز بیدل، کسی دیگر هم توانسته باشد به این میزان جالب توجه واقع شود و بر مخاطبانش تأثیر بگذارد که مورخان در کتابشان، فصلی را به نام او و عصر او بکشایند. اسدالله حبیب که عمری را در فضای سخن بیدل نفس کشیده و آثار ارزشمندی هم نوشته است، می‌نویسد که بیدل در حدود صد سال بر قلمرو ادبیات دری افغانستان حاکم مطلق و بی‌رقیب بود که باید این دوره به نام «دوره بیدل‌گرایی یا عصر بیدل» نام‌گذاری شود (حبیب، ۱۳۶۳: ۲۶). صلاح‌الدین سلجوقی، نویسنده کتاب‌های «نقد بیدل» و «افکار شاعر» وقتی به نام بیدل می‌رسد «رعشه در قلم و لرزه بر اندامش» می‌افتد (سلجوقی، ۱۳۳۴: ۱۶).

### روایتی از بیدل خوانی‌های قندهار و کابل

از روابط شاعران افغانستان و شناخت آن‌ها از بیدل در زمان حیاتش که بگذریم، حدود سه دهه پس از درگذشت میرزا بیدل، احمدشاه درانی که خود شاعر و ادیب نیز بود و دیوانی به زبان پشتو و دری از او باقی مانده است، به فرزند جوانش تیمورشاه (۱۱۶۶-۱۲۰۷ هـ.ق) که او نیز ادیب بود، دستور گردآوری آثار بیدل را داد و بدین ترتیب، نسخه شاهانه طلسم حیرت توسط الله‌وردی حزین هروی از پتیاله به دست آمد و به تیمورشاه سپرده شد. خوانش این اثر به حدی بر حزین هروی اثر گذاشت که وی تخلص خویش را از «حزین» به «حیرت» تغییر داد. این تأثیرگذاری تنها در حد

تغییر تخلص نبود؛ بلکه کلام او نیز زیر تأثیر کلام بیدل رفت و به شیوه او شعر سرودن آغاز کرد (شعور، ۱۳۸۸: ۱۱).

پس از گردآوری و انتقال آثار بیدل به قندهار، در آن‌جا نیز مجالس و محافل بیدل‌خوانی برپا شد که از آن جمله می‌توان از سردار مهردل خان مشرقی نام برد که وی در خانه خویش مجالس بیدل‌خوانی برگزار می‌کرد. سردار مهردل خان، افزون بر این که بیدل‌خوانی می‌کرد و به شرح غزل‌های او می‌پرداخت، خودش نیز به پیروی از بیدل، غزل می‌سرود (ایرج، ۱۳۸۰: ۱۶).

سردار مهردل خان مشرقی (ولادت ۱۲۱۲ هـ.ق)، مردی که روح بیدل را در خانه خویش برد و در خانه خویش برای شاگردان بیدل، بساط میزبانی پهن کرد، در فضا سازی بیدل‌گرایی بی‌تأثیر نبود. غلام‌محمد طرزی (تولد ۱۲۴۵ هـ.ق) که از شاگردان او بود، بعدها در «گذر بارانه کابل» خودش به تدویر محافل بیدل‌خوانی پرداخت، به شیوه بیدل به سرودن آغاز کرد، غزل‌ها سرود و این فضا چنان بر خانواده‌اش مستولی شد که فرزندش محمدامین عندلیب در سایه این چتر بالید و شکوفا شد که حتی به شیوه بیدل دیوانی را سرود (حبیب، ۱۳۶۳: ۲۷).

محمدامین عندلیب (عندلیب طرزی، تولد ۱۲۷۲ هـ.ق) چنان با بیدل هم‌خانه و هم‌زبان شده بود که در مدت کوتاه عمرش که در کُل حدود بیست و دو سال حیات داشت، کاملاً به زبان و طرز بیدل سخن می‌گفت و جای شگفتی است که جوانی چنین پیروز مندانه به اقتضای بیدل غزل بسراید. «او دارای استعداد فطری سرشار بود و شعر او نغز و کلامش دلکش و شیرین است. این سخنور جوانمرگ قندهاری با خامی سن، پختگی فوق‌العاده داشته، راهرو طریق تصوف و عرفان بود و ارادت قابل ملاحظه به پدر خود داشت.» (عندلیب، ۱۳۸۸: ۹). البته ناگفته هویدا است که این شیوه، شیوه تازه‌ای نبود، به روایت غلام‌حسن مجددی در کتاب بیدل‌شناسی، خود بیدل نیز از ده سالگی به سرودن شعر شروع کرده بود و چنان رهوار سخن، رام قدرتش بود که تا سن بیست و پنج سالگی حد اقل دو مثنوی «محیط اعظم» و «طلسم حیرت» در کارنامه‌اش ثبت شده بود.

تیمورشاه، شاه جوان و آشنا با سرزمین هند و آثار بیدل، وقتی بر سریر قدرت افغانستان می‌نشیند. دربارش، درگاه بیدل‌دوستان می‌شود و شاعرانی چون میر هوتک افغان، لعل محمد عاجز و میرزا قلندر و دیگران در آن‌جا به بیدل‌خوانی می‌پردازند. این‌ها تنها بیدل نمی‌خوانند، تنها او را دوست ندارند، از او پیروی نیز می‌کنند و به شیوه او سخن می‌گویند و از او استقبال می‌کنند. بدین شیوه، صدای رسای بیدل پس از آن‌که بر مزارش خاموش می‌شود، در دربار احمدشاه و تیمورشاه درانی دوباره با تمام شکوه، بلند می‌شود.

خواجہ محمدنعیم صدیق در مقدمه دیوان میر هوتک افغان نوشته است که او (میر هوتک افغان) از خانواده ادب‌دوست بود، چنان محبوبیتی در دربار تیمورشاه کسب نمود؛ که حتی برای پادشاه، موقف استاد را داشت. تیمورشاه که خودش شاعر بود، همیشه اشعار خویش را از نظر میر هوتک افغان

پس از گردآوری و انتقال آثار بیدل به قندهار، در آن‌جا نیز مجالس و محافل بیدل‌خوانی برپا شد که از آن جمله می‌توان از سردار مهردل خان مشرقی نام برد که وی در خانه خویش مجالس بیدل‌خوانی برگزار می‌کرد. سردار مهردل خان، افزون بر این که بیدل‌خوانی می‌کرد و به شرح غزل‌های او می‌پرداخت، خودش نیز به پیروی از بیدل، غزل می‌سرود.





معرفی عکس‌ها از طرف چپ به طرف راست، ایستاده در صف عقب: سردار محمد منگل، عتیق الله پژواک، عبدالرزاق ایازی، محمد رحیم گردیزی، محمد خالد روشن، محراب الدین، عبدالکریم حکیمی، محمد عمر نعیمی، عبدالرحیم هانف، عبدالحکیم رنگین. نشسته در صف اول: پاینده محمد زهیر، امین میرزا، عبدالروف بینوا، هاشم شایق، سید عبدالله، عبدالحی حبیبی، محمدکریم نزیهی، محمداظم ایازی. عکس از: سالنامه کابل

پس از آن‌که آثار و اندیشه بیدل با پذیرایی گرم مردم مواجه شد، آثارش نیز یکی از کتاب‌هایی بود که به قیمت گزاف خریده می‌شد و حتی به شاهان به عنوان تحفه فرستاده می‌شد. اسدالله شعور به یک خریداری جالب کلیات بیدل نیز اشاره کرده است که همانا داستان خریداری نسخه خطی کلیات بیدل توسط عبدالعزیز عزیز، در زمان امیر شیرعلی خان است. عزیز علاقه‌مند بیدل بود و نسخه نفیس (شاهانه) ای را از بخارا به قیمت یک هزار و پنجاه روپیه بخته کابلی خریداری کرد. آن را به تذهیب داد و شاید یک هزار دیگر برای تذهیبش که سه سال طول کشید به مصرف رساند. بعدها این کتاب برای چاپ کلیات بیدل در زمان حبیب‌الله خان در کابل اصل قرار گرفت و تاریدف دال به نشر رسید. پولی که برای خریداری این کتاب و تذهیبش پرداخته شد، در آن زمان ارزشش برابر دو دریند حویلی در بهترین موقعیت شهر کابل بود.

به روایت اسدالله شعور، امیر حبیب‌الله و برادرش سردار نصرالله خان (نائب السلطنه) که در زمان تبعید پدرشان، امیر عبدالرحمن خان، در شهر سمرقند از مادر بدخشانی به دنیا آمدند، تا زمان جوانی در آن شهر با محافل بیدل‌خوانی به خوبی آشنایی حاصل کرده بودند. زمانی که عبدالرحمن خان به قدرت رسید، این دو شهزاده به حامی بزرگ بیدل‌دوستان و بیدل‌شناسان تبدیل شدند. این‌گونه بود که در زمان امیر حبیب‌الله خان، دیوان بیدل، به عنوان یکی از بهترین تحایف به او هدیه می‌شد. حلقه بیدل‌دوستانی که در اطراف نصرالله خان و حبیب‌الله خان تشکیل شده بود، حتی شکل انجمن ادبی را داشت و فضای ایجاد شده در این حلقه، بر فضای ادبی آن روزگار حکومت می‌کرد. اقدام به چاپ کلیات بیدل در این زمان نیز برخاسته از چنین فضایی است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار. با این حساب، چگونه می‌توان بیدل‌خوانی‌های هاشم شایق افندی (تولد ۱۳۰۴ هـ.ق) را نادیده انگاشت؟ مرد سیاست‌مداری که از بخارا آمده و بیدل را در قلب خویش با خود آورده بود. او که علاقه فراوان به بیدل داشت، محیط مہیای افغانستان را برای بیدل‌خوانی غنیمت شمرد و به خوانش و تدریس پرداخت. تا آن‌دم که بیدل، خانه خودش را نیز تصرف کرد. به قول واصف باختری، او خانه‌اش را در اختیار بیدل‌دوستان قرار داد و روزهای جمعه در اتاق خویش رسماً درس بیدل می‌داد.

می‌گذراند و حتی خانه این مرد در کابل و قندهار، حیثیت انجمن ادبی را داشت.

قراین نشان می‌دهند که در خانه این میر هوتک افغان، که در واقع انجمن ادبی نیز بوده است، به خوانش شعر و به ویژه شعر بیدل نیز پرداخته می‌شده است. اقتفایش از بیدل و مخمس‌هایی که بر غزل‌های او سروده نیز گواه علاقه مفراط این شاعر به بیدل است. نظر به سخن خواجه محمد نعیم صدیق، غلام حسن قرغه (کواسه میر هوتک یا پسر نواسه میر هوتک) تا هنوز این سنت حسنه را در خانه‌اش حفظ کرده و تمام فرزندان و نواسه‌ها و خواهرزاده‌هایش به شعر علاقه‌دارند و به ویژه اشعار حضرت بیدل را قوت روحی خویش می‌پندارند.

مولانا خال محمد خسته، در کتاب «پادی از رفته‌گان» که حتی جلد این کتاب نیز با بیتی از بیدل آراسته شده است، می‌نویسد که میر هوتک افغان از شاعران سرآمد روزگار خویش بود و از بیدل پیروی می‌کرد. او با اشاره به مکتوبات دوست این شاعر، به نام عاجز افغان، می‌نویسد که محافل شعرخوانی، به ویژه بیدل‌خوانی در خانه‌های این دو (عاجز کابلی و میر هوتک افغان) برگزار می‌شده است (ژوبل، ۱۳۴۴: ۷).

نوشته‌اند که حتی نخستین عرس بیدل را نیز در خانه‌اش گرفت که دوازده تن از شاعران و ادیبان برجسته آن زمان افغانستان و بخارا در آن اشتراک کردند. اسدالله شعور نام این دوازده تن را در مقاله خویش ذکر کرده است.<sup>۱</sup>



هاشم شایق افندی

**خانه شایق افندی در قسمت پل خشتی کنار دریای کابل بود. عبدالغفور ندیم، مولانا خال محمد خسته و ملک الشعرا بیتاب همیشه در محافل بیدل خوانی او شرکت می کردند. به قول خلیل الله خلیلی، «یک خانه گکی داشت» که در گوشه حویلی آن یک کتابخانه بود. شاید همان کتابخانه‌اش کلبه بیدل دوستان بوده باشد. خلیلی در یادداشت‌هایش از این کلبه به عنوان «کلبه شعرخوانی» یاد کرده است که شب‌ها با کریم نزیبهی و نجیب‌الله خان به خانه‌اش می‌رفته، شعر می‌خوانده، بحث می‌کرده و نان شب را نیز همان‌جا می‌خورده است.**

این موضوع است که یک پدر می‌توانسته از مصارف خانه‌اش برای خرید کلیات بیدل هزینه بپردازد. یکی از روزها برادر بزرگ استاد اسیر که به خلیفه صاحب فرزند علاقه‌مند بوده و گاه‌گاهی به دیدارش می‌رفته است، استاد اسیر نوجوان را نیز با خودش نزد آن مجذوب می‌برد تا در حقیقت دعایی کند و به او سبقی دهد. چند بار این مجذوب پیشنهاد نصیحت به استاد اسیر را از جانب برادر بزرگش رد می‌کند. استاد اسیر از او ناراحت می‌شود و فردای آن شب که آن پیر را می‌بیند بی‌توجه از کنارش می‌گذرد. آن پیر

خانه شایق افندی در قسمت پل خشتی کنار دریای کابل بود.<sup>۲</sup> عبدالغفور ندیم، مولانا خال محمد خسته و ملک الشعرا بیتاب همیشه در محافل بیدل خوانی او شرکت می‌کردند. (حبیب، ۱۳۶۳: ۲۹). به قول خلیل الله خلیلی، «یک خانه گکی داشت» که در گوشه حویلی آن یک کتابخانه بود. شاید همان کتابخانه‌اش کلبه بیدل دوستان بوده باشد. خلیلی در یادداشت‌هایش از این کلبه به عنوان «کلبه شعرخوانی» یاد کرده است که شب‌ها با کریم نزیبهی و نجیب‌الله خان به خانه‌اش می‌رفته، شعر می‌خوانده، بحث می‌کرده و نان شب را نیز همان‌جا می‌خورده است.<sup>۳</sup>

وقتی داستان بیدل خوانی‌های محمد عبدالحمید اسیر (قندی‌آغا) را بشنویم که عمری را در پی بیدل گشت و خانه‌اش را صنف درسی بیدل خوانی ساخت و از هزینه شخصی خودش برای او عرس گرفت و تا هنوز فرزنداناش با پول شخصی خودشان این عرس را برپا می‌دارند، آنگاه در خواهیم یافت که بیدل چه اندازه در لایه‌های زندگی مردم، خانه داشته است. مردی که افزون‌تر از شصت سال در خدمت بیدل بوده و هیچ‌گاه حلقه بیدل خوانی‌اش خالی از عاشقان بیدل نبوده است، خود جای شگفتی است.

این قصه در این‌جا ختم نمی‌شود؛ این قصه، قصه خانه‌خانه مردم کابل بوده است. من تازه در یافته‌ام که چرا در ملی‌بس‌های شهری در کابل، تکبیت‌های بیدل با خط خوش نوشته می‌شده است. برای توضیح بنویسم که پس از سقوط دولت طالبان که به کابل آمد، ملی‌بس‌هایی قدیمی، در شهر مسافرخشی می‌کردند و در بغل و سقف آن‌ها، تکبیت‌های زیبایی از بیدل با خط نستعلیق نوشته شده بود که هنوز یکی از آن تکبیت‌ها را به خاطر دارم: «صورت نسبت بر دل ما کینه کسی / آینه هر چه دید فراموش می‌کند» و بعدها شرح مفصل این آینه را در کتاب «شاعر آینه‌ها» خواندم.

تازه در یافته‌ام که چرا مردم در بزم موسیقی استاد سرآهنگ مشتاقانه می‌شتافته‌اند. من تازه می‌فهمم که چتر معنوی بیدل چه اندازه بر فضای ادبی مردم ما گسترده بوده است. حالا به ادامه این داستان، گوش دهید تا برای تان بگویم که هنوز مردمانی در کشورم هستند که به بیدل عشق می‌ورزند.

رساله‌ای کوچکی را از محمد عبدالحمید اسیر (قندی‌آغا) زیر عنوان «مرد حق» خواندم که درباره مجذوبی به نام خلیفه صاحب فرزند (خلیفه میراحمد) نوشته و در سال ۱۳۶۷ هـ ش تکمیل شده است. این رساله به ظاهر شرح حال خلیفه صاحب فرزند است؛ اما در واقع شرح حال خود عبدالحمید اسیر نیز است. در این رساله به قلم استاد اسیر نوشته شده است که در خانه‌شان محافل شعرخوانی برگزار می‌شده و به ویژه برادر بزرگش به نام عبدالخالق به شعر علاقه داشته است. شرح این سخن در مقدمه خط بوری چنین آمده است:

«در ماه ثور سال ۱۳۱۰ هجری شمسی بنا به علاقه مفروطی که به شعر و ادب داشتیم، در صدد برآمدیم تا به جمع‌آوری دواوین شعرا اقدام کنیم. چند دیوانی از میرزا صائب، واقف لاهوری، محمدعلی حزین، هلالی چغتایی و نظیری نیشاپوری را خریداری نمودم. ولی این کتاب‌ها عطش مرا سیراب نساخت و حظ لازم از آن برده نشد. علت آن بود که در مجلس برادر بزرگوارم حاجی عبدالخالق خان هر شب یا هفته دو یا سه شب یک‌سره اشعار ابدار حضرت میرزا بیدل مطرح می‌گردید و فضیلتی چون عبدالعزیز لنگرزمین، برادرش صوفی موج، عبدالرحیم خان رحیمی، عبدالسلام اثیم مجدودی، میرزا محمدابراهیم خلیل و غیره حضور به هم می‌رسانیدند و آن‌ها کوشش می‌کردند عوض اشعار کلیم و سلیم، از اشعار حضرت بیدل استفاده نمایند...» (اسیر، ۱۳۷۹: ۱۲).

روزی استاد اسیر، هشتاد روپیه کابلی را از پدرش می‌گیرد و یک جلد کلیات بیدل می‌خرد. اضافه کنم که در آن شرایط، دادن هشتاد روپیه کابلی به یک نوجوان جهت خریدن کلیات بیدل، گویای

۱. نخستین کسانی که در عرس بیدل در خانه هاشم شایق افندی شرکت ورزیدند عبارتند از: ملک الشعرا قاری عبدالله، ملک الشعرا بیتاب، سید محمدداوود الحسینی، خلیل الله خلیلی، مولانا خال محمد خسته، شایق جمال، محمدانور بسمل، محمدابراهیم صفا، مولوی محمدامین قربت، میر محمدشرف خواجه بخاری، قاری فولاد (وزیر داخله دولت موقت بخارا) و قاری شرف‌الدین شرف.

۲. نظر به گفته واصف باختری، البته زمانی در منطقه مرادخانی کابل هم زندگی می‌کرده است.

۳. یادداشت‌های خلیلی: [www.afghanpedia.com](http://www.afghanpedia.com)

دست استاد اسیر را می‌گیرد و از ش می‌پرسد که آیا با بیدل آشنا است یا خیر. اسیر پاسخ می‌دهد که دیوانش را خریده است، اما او را درست نمی‌شناسد. آن پیر به اسیر می‌گوید که او را خواهی شناخت و این بیت را به عنوان اولین سبق برایش می‌خواند:

اگر معشوق بی‌مهر است و گر عاشق وفا دارد  
تماشا مفت دیدن‌ها، محبت رنگ‌ها دارد

این بیت بر دل و دماغ اسیر، اثر می‌گذارد و در واقع دریچه‌ای می‌شود به دنیای بزرگ بیدل. این دو مصراع به‌سان دو حلقه در پای عبدالحمید می‌افتد و او را «اسیر» می‌کند. اسیر از این سبق نخستین و این بیت، احساسات تعلقی به بیدل پیدا می‌کند. آن لحظه و آن حظ جاویدانی حاصل از این سبق را فراموش نمی‌کند و در رساله «مرد حق» آن را با افتخار به یاد می‌آورد.

این حادثه با آن‌که شبیه یک خاطره برای استاد اسیر ماند، اما گویای این حقیقت نیز بوده است که مرد مجذوبی در دوردست‌های «کوه‌دامن»<sup>۱</sup>، دیوان بیدل را می‌خوانده و آن را روی تاقچه اتاق خودش با احترام نگه می‌داشته و حتی برای علاقه‌مندانش از آن سبق می‌داده است.

به این ترتیب، عبدالحمید اسیر دیگر به دام بیدل افتاد و هرچه تقلا کرد، راه رهایی از این زنجیر عشق پیدا نکرد. به خوانش بیدل آغاز کرد. حلقه‌های بیدل‌خوانی دایر و بر منصب استادی جلوس کرد؛ استادی که دانشگاه نخوانده بود، اما استادان دانشگاه را تدریس می‌کرد. خوانش مداوم بیدل، او را بیشتر از پیش محو حیرت می‌کرد و جهان برایش آینه‌ای می‌شد که هر طرف می‌رفت، خودش را می‌دید و در میان این آینه‌بندان، تصویر خودش را بی‌نهایت تماشا می‌کرد و در حیرتی که بیدل از او سخن گفته است، غرق می‌شد. او باری در میان غزل‌های بیدل به این بیت برخورد کرد:

اگرم غبار زمین کنی، و گر آسمان برین کنی  
من اسیر بیدل بی‌کست، تو کریم بنده‌نواز من<sup>۲</sup>

این بیت او را بیشتر از پیش دچار حیرت کرد؛ دست و بالش را بست و بر آن شد که از «وائق»<sup>۳</sup> به «اسیر» تغییر نام کند. پس از آن، دیگر عبدالحمید «وائق» نبود؛ او «اسیر» شده بود، اسیر بیدل. قلم و کاغذ برداشت و از این بیت، نه، از این غزل استقبال کرد و آن را در قالب مخمس زیبایی تضمین کرد. بعدها که چندین مخمس دیگر را نیز به استقبال غزل‌های بیدل سرود، این مجموعه را به نام «پیوند دل» به چاپ رساند.

خانه‌اش را، که گاهی کرایه‌نشین هم بوده است، در اختیار بیدل‌دوستان قرار داد و از آن کلبه بیدلان ساخت. به قول محمد عبدالعزیز مهجور، خانه اسیر مدرسه بیدلان شد. بر غزل‌های دیگر بیدل مخمس می‌سرود، رباعیات و غزل‌هایش را شرح می‌داد و در خانه خودش عرس بیدل را برگزار می‌کرد. خانمش برای مهمانان بیدل، غذا می‌پخت، فرزندان خدمت می‌کردند و خودش پول پس‌انداز خویش را خرج این مهمانی می‌کرد و تا پایان حیاتش به این کار وفادار ماند.

در سفری که به کابل داشتیم، سری به خانه استاد مهجور زدیم که او نیز راه پدرش (استاد اسیر) را ادامه داده است. در ضمن گفتگوهای زیاد، کتاب

کهنه‌ای را که کلیات بیدل چاپ بمبئی بود، پایین کرد و به قول ایشان این کتاب یکی از دو کتاب مهمی بود که از پدر برایش میراث مانده است. در برگه نخست این کتاب دست خطی زیبایی وجود داشت به قلم محمدابراهیم خلیل که می‌تواند دلیل واضحی برای بیدل‌خوانی‌های‌شان در خانه استاد اسیر باشد.

شرکت کنندگان که نظر به امضای‌شان هفت نفر بوده‌اند، در ختم بیدل‌خوانی (ساعت دوازده و نیم بجه شب) هر کدام یک بیت به یادگار نوشته و امضا کرده‌اند. تاریخ این یادداشت نشان می‌دهد که این مجموعه بیدل‌دوستان، حداقل از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۵ ه.ش، باهم بوده و گاه‌گاهی در خانه استاد اسیر، بیدل می‌خوانده‌اند.<sup>۴</sup>

از یادداشت مذکور چنین فهمیدیم که گرد آمدن چنین جمعی در خانه استاد اسیر و نشست و بیدل‌خواندن آن‌ها تا نصف شب، به خوبی می‌تواند اثبات کند که محافل بیدل‌خوانی از چنان محبوبیتی برخوردار بوده است که بتواند میزبان و مهمانان را تا نصف‌های شب بیدار و پرنرژی نگاهدارد. به بیان دیگر، قدرت کلام بیدل این مجموعه را تا نصف‌های شب دور هم جمع می‌کرده و حلقه وصلی برای‌شان می‌شده است. یکی از شرکت کنندگان آن مجلس که نامش در آن صفحه نوشته شده است، مولانا محمدامین قربت است که اینک داستانی از او نیز ذکر می‌شود.

وقتی رساله «بیدل‌گرایی» اثر دکتر اسدالله شعور را می‌خواندم، به پاراگرافی رسیدم که هرگز آن را از یاد نخواهم برد. محمدامین قربت را می‌گویم، مردی که به قول او به بیدل عشق می‌ورزید و همه جا و با همه کس از بیدل سخن می‌گفت. در آن رساله خواندم که محمدامین قربت دیوان‌های بیدل چاپ سنگی هند و چاپ حرفی کابل را در خانه، روی میز تحریر خویش داشت و آن را همیشه در میان دستمال قشنگ ابریشمین می‌پیچاند. هر روز پس از نماز عصر و تلاوت قرآن، آن را باز می‌کرد و به خوانش می‌گرفت. از غزل‌ها لذت می‌برد و گویا آن را نیز نوعی عبادت می‌پنداشت. غزل‌هایی را که به دلش می‌چسبید، شاید بارها می‌خواند و غزلی به اقتفای آن یا شاید مخمس بر آن می‌سرود.

بیدل هیچ‌گاه و در هیچ زمانی، قربت را رها نمی‌کرد؛ مثل سایه به دنبالش بود. گاهی او را تا نیمه‌های شب به خانه «اسیر» می‌کشاند و گاهی پس از نماز عصر بر زبانش جاری می‌شد. وقتی حتی به زیارت حج رفت، بازهم بیدل با او بود. وقتی برگشت، غزلی را نیز با خود آورد که آن را در مدینه به اقتفای حضرت بیدل سروده بود.

مولوی محمدامین قربت در کوچه عاشقان و عارفان کابل، در مسجد ازوبیک‌ها امامت نیز داشته است. این ملای بیدل‌شناس و بیدل‌خوان از مردمان بخارا و در مضمون منطق استاد بوده است و عبدالحمید اسیر نیز از درس‌های منطق او فیض برده است. چه روزهایی که در سرایچه استاد اسیر به بیدل‌خوانی و شرح آن می‌پرداخته و در ضمن آن، در همان سرایچه، آرزوی مات کردن را در بازی شطرنج در دل استاد مهجور گذاشته است.

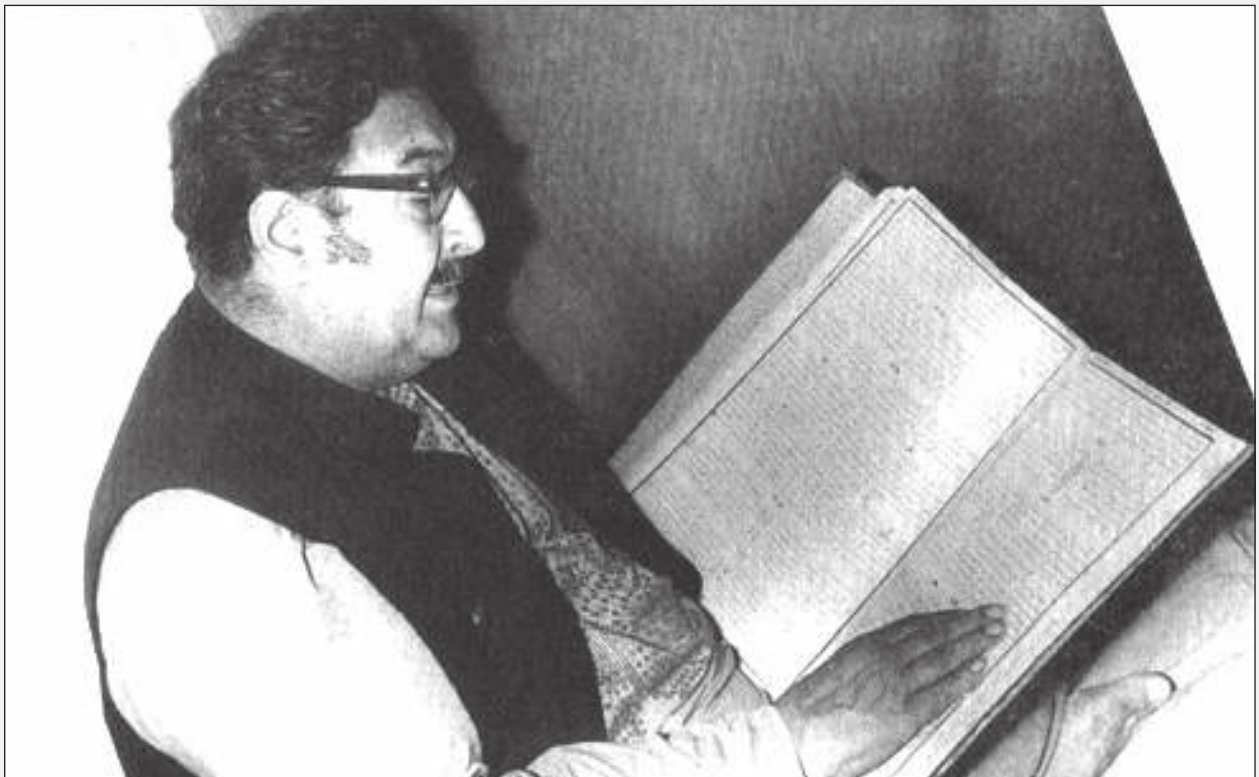
تنها مولوی قربت نبود که بیدل می‌خواند، مولوی مخدوم شفیع بدخشانی که در گذر اندرابی کابل امامت می‌کرد و مضمون دینیات نیز تدریس می‌کرد نیز دل از کف داده بود و در مدرسه علوم دینی، درس که می‌داد، برای شرح

۴. این موضوع را در گزارش مفصلی تحت عنوان «در جستجوی آفتاب» روایتی از بیدل‌خوانی‌های استاد اسیر در گفتگو با استاد مهجور» نوشته‌ام.

۱. نام یک ولسوالی در شمال کابل.

۲. در غزلیات بیدل براساس نسخه خسته و خلیلی، مصرع دوم این بیت به شکل «من اسیر بیدل بی‌کسی، تو کریم بنده‌نواز من» آمده است.

۳. یادداشتی که در پشت کلیات بیدل در کتابخانه مهجور موجود است، به خط محمدابراهیم خلیل، از عبدالحمید اسیر به نام «وائق» یاد شده است.



استاد سرآهنگ مشغول بیدل خوانی

با غزل بیدل دم می‌گیرد و با بیدل هنگامه‌های چون «ترک آرزو کردم، رنج هستی آسان شد» و «چون جان خراباتم...» را بر پا می‌کند.

به کتابخانه‌ی عامه کابل می‌روم و مردی را می‌بینم که عمری به دنبال بیدل و مولانا است.<sup>۳</sup> در گوشه‌ای از سالن مجلات اقامت دارد. آن‌جا محل ریاست معنوی اوست و این مرد، حیدری وجودی است. از پیوندش با بیدل می‌پرسم و در جوابم می‌گوید که عمری است برای همنشینی با این دو بزرگ‌مرد، این‌جا در کنج کتابخانه نشسته‌ام. بیست و پنج سال است که بیدل درس می‌دهم. غزل‌هایش را درس داده‌ام و اکنون چهارعنصر را می‌خوانیم. حیدری وجودی از روزهای پیش از جنگ‌های داخلی صحبت می‌کند و این‌که در سالن کتابخانه، علاقه‌مندان بیدل جان نمی‌شدند. روزهایی که برنامه بیدل‌خوانی داشتند، می‌رفتند در حیاط کتابخانه، همه چوکی‌ها را می‌بردند، مردم آن قدر می‌آمدند که روی چوکی‌ها جا نمی‌شدند و به‌ناچار روی فرش می‌نشستند.

آری، حکایت او طولانی است؛ اما گویای این واقعیت که دل‌بستگی مردم کابل به سخن بیدل بی‌اندازه بوده است. این میزان علاقه‌مندی میسر نمی‌شود، مگر این‌که سخنش را بفهمند و از آن لذت و بهره‌برند.

قصه‌های حیدری وجودی، تنها در کابل و کتابخانه‌ی عامه ختم نمی‌شود. قصه‌هایی از بیدل‌خوانی و مثنوی‌خوانی در پشاور نیز دارد، اما به دلیل این‌که از محدوده‌ی این نبشه خارج است، آن را در جای دیگر خواهم نوشت. با این حال، این قصه یادم نرود که در این روزها نوشته‌های سناتور سید محمد داوود الحسینی را می‌خواندم، مردی که ادعا داشت مدفن بیدل در کابل است به قول خودش حدود سی سال را برای پیدا کردن مقبره بیدل در

نکته‌های علوم دینی، از ابیات عبدالقادر بیدل استفاده می‌کرد. داکتر امیر محمد اثیر که مسلکش طبابت بود نیز به دام بیدل افتاده بود. حکایت‌های او جالب است، طبیعی که بیدل می‌خواند، بر طور معرفت‌ش شرح می‌نوشت (مهجور، ۱۳۹۲: ۲۴) و علاوه بر آن، ابیات شاهنامه را نیز در حافظه داشت.<sup>۱</sup>

این‌گونه بود که صدای بیدل از مسجد تا خرابات، از دفتر سیاست تا محل طبابت در همه جا طنین انداخته بود.

راستی یادم نرود، در خانه مهجور که رفتم ایشان از دو تن دیگر نیز نام بردند که در حلقه‌های بیدل‌خوانی پدرش شرکت می‌کردند؛ یکی استاد محمد حسین سرآهنگ بود و دیگری استاد حیدری وجودی.

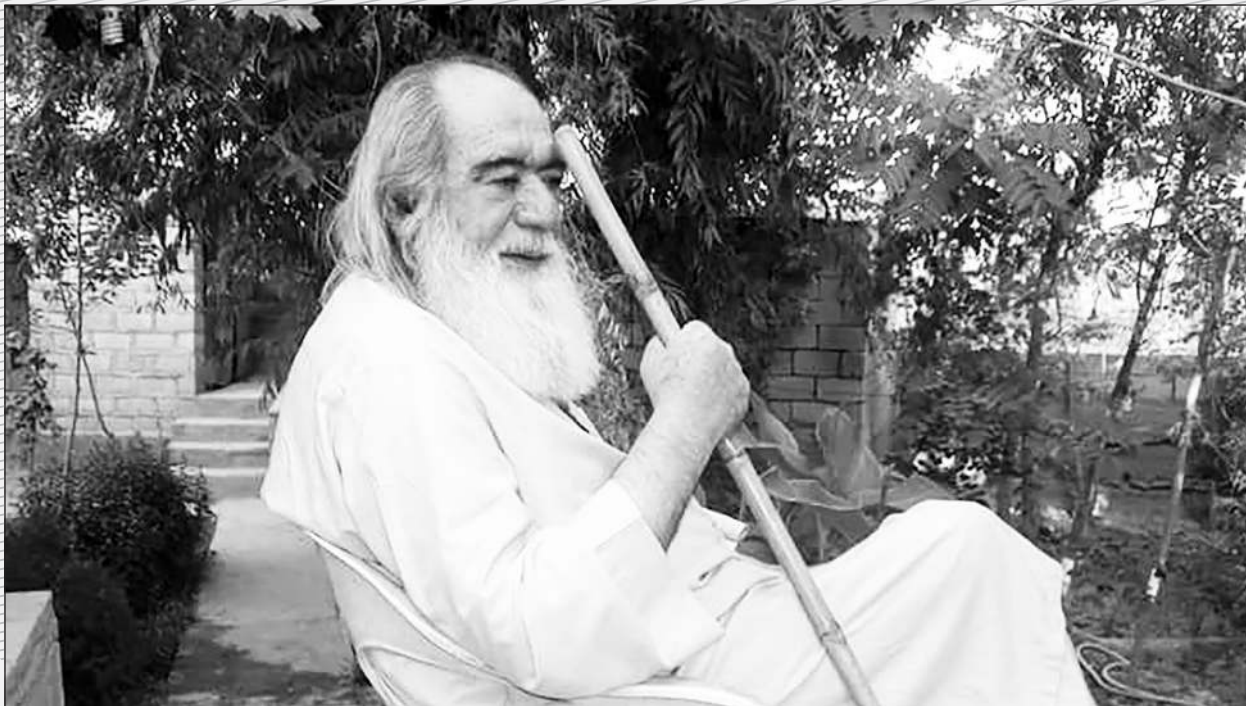
سرآهنگ را که همه می‌شناسند. مگر می‌شود که «سرتاج موسیقی» یک کشور را کسی نشناسد؟ نه، ممکن نیست. او قبل از آن‌که به شهرت برسد، در یکی از شب‌های ماه رمضان در «کافی بچه شاه‌قل» آواز می‌خوانده است که «قندی آغا» وارد می‌شود. به موسیقی و شعرش گوش می‌دهد. صدای سرآهنگ بر دلش می‌نشیند؛ اما از شعرهای او خوشش نمی‌آید و آن‌جا را ترک می‌کند.

سرآهنگ که از آن موضوع آگاه می‌شود، با یکی از دوستانش به دیدار آن مرد «قندی آغا» می‌رود. قندی آغا به سرآهنگ توصیه می‌کند که با این صدای زیبا باید شعر زیبا هم بخواند. سرآهنگ این پیشنهاد را می‌پذیرد و این‌گونه، شاگرد «اسیر» می‌شود و در حلقه‌های بیدل‌خوانی «اسیر» شرکت می‌ورزد. با بیدل انس می‌گیرد و مهجور نیز او را در خوانش ابیات بیدل کمک می‌کند. سرآهنگ پس از آن غزل‌های بیدل را به زیبایی می‌خواند. صدا و موسیقی او

۳. این موضوع را در گزارشی تحت عنوان (در جستجوی آفتاب ۱ / روایتی از بیدل‌خوانی‌های حیدری وجودی) نوشته‌ام.

۱. محمد عبدالعزیز مهجور در کتاب «من و بیدل» نوشته است که داکتر امیر محمد اثیر تمام ابیات شاهنامه (شصت هزار بیت) را حفظ داشت.

۲. با استفاده از برگه فیسبوک (استاد محمد حسین سرآهنگ)، نشر شده به تاریخ ۲۷ مارچ ۲۰۱۳ م.



مرحوم عبدالعزیز مهجور

تا بنای یاد بودی به نام بیدل بر مزار او در خواجهر واش بسازد. صاحب زمین های نزدیک مقبره که نادر نام داشته، سنگ مزار را می کند و گم می کند تا زمین هایش در تصرف دولت نیاید. او بعداً از ترس امیر عبدالرحمن خان، به این جرم، بیست سال در قندهار فراری بود.

مولانا میر پادشاه، مردی که در زمان نوشتن پاسخ به برگه های تحقیقاتی محمد داوود حسینی، صد و شش سال عمر داشته است می نویسد: «نادر نام که لوح ها را گم کرده بود از خوف پادشاهی و ملامت قومی از وطن فرار و به قندهار رفت و تخمیناً بیست سال در قندهار فراری بود». (حسینی، ۱۳۸۸: ۳۶). در این نقل قول، این نکته نهفته است که اگر کسی هم به حریم نام بیدل بی احترامی می کرده، نه تنها که از بازخواست حکومت وقت در امان نبوده است؛ بلکه حتی مورد ملامت قومی قرار می گرفته است.

اکنون در ادامه این بحث، داستان «حافظ جی» یادم نرود؛ مردی که به نوشته محمد حیدر ژوبل در رساله «یاد بیدل»، در خیابان های کابل راه می رفت و دائم پُشتاره ای بر پشت داشت. این پشتاره تمام دنیای او بود، تمام زندگی و دارایی او بود. او آثار بیدل را بر دوش می کشید و در دنیای بیدلانه خویش غرق بود. هر جا دلش می خواست بساط درس پهن می کرد و به عابران کوچه از دنیای بیدل می گفت و شعرش را می خواند. درس که تمام می شد بار و پندک خویش را بر می داشت و سرخوشانه به کوچه های دیگر می رفت تا به دیگران نیز درس بیدل دهد.

مرد دوره گرد دیگری که او نیز در کوچه های کابل بیدل می خواند و در اوایل حتی «بیدل» تخلص می کرد نیز قابل توجه است. او به استقبال بیدل حتی شعر می سرود، اما معلوم نیست چه اتفاقی افتاد که یک باره تخلص اش را به «بادل» تغییر داد. شاید به قول حیدر ژوبل، او اشعار بی معنا و بیهوده سروده بود و خودش را شایسته نام «بیدل» نمی دانست.

اگر از کوچه و بازار کابل رد شویم، در کنار «مکتب خانه بیدل» که مرحوم قندی آغا در خانه خویش داشت و تدریس می کرد، جریان دیگری نیز بود که در دفتر دارالانشای سلطنتی حافظ نور محمد کهگدایی به روزهای جمعه برگزار می شد. در این برنامه، استاد عبدالحق بیتاب، عبدالرحیم خان سررشته دار، علی محمد خان (وزیر دربار سابق) و دیگران شرکت می کردند. اسدالله حبیب که در آن زمان دانشجوی رشته ادبیات بوده است نیز روزهای جمعه در آن حلقه شرکت می کرده و به قول او:

**فعالیت های مهجور تنها در کابل محدود نیست. صدای او از امواج رادیویی صدای آمریکا در برنامه «گنج شایگان» نیز شنیده می شود که در آن به خوانش و شرح آثار بیدل می پردازد.**  
**مهجور در این کار تنها نیست، برادر کوچک ترش (عبدالله موفق اسپر) نیز با گام های استوارش روزهای پنجشنبه بنا بر وصیت پدرش (قندی آغا) در خانه خودش، این کاروان را همراهی می کرد و شاگردانی نیز داشت.**

خواجهر واش کابل در تحقیق و تفحص صرف کرد. جدا از این که تحقیقات او چه اندازه مدار اعتبار است یا نیست، من این نکته را دریافتم که موسفیدان کابل که برگه های پرسش آقای حسینی را پاسخ نوشته اند، همه شان آن جا (خواجهر واش) را به عنوان «زیارت» یاد کرده اند. گویا نام میرزا بیدل برای آن ها چنان معتبر بوده است که حتی مرقد مسما به میرزا بیدل برای شان زیارت بوده است.

حکایت «نادر»، مردی که به قول مردم خواجهر واش، سنگ مزار بیدل را از ترس ضبط شدن زمینش توسط حکومت امیر عبدالرحمن، شبانه شکسته و گم کرده بود نیز جالب است. امیر حاکم، تصمیم داشته است



#### منابع

- احمدی، عارف، جایگاه بیدل در افغانستان، تیزس ماستری ادبیات دری، کابل: دانشگاه کابل، ۱۳۹۳.
- اسیر، محمد عبدالحمید، مرد حق، به کوشش محمد احسان اسیر، کابل: مطبوعه سید جمال الدین، ۱۳۷۳.
- اسیر، محمد عبدالحمید، خط بویا، به تصحیح محمد عبدالقادر آرزو، کابل: مرکز نشرات اسلامی صبورگل، حاجی پلازا ۱۲۲، ۱۳۷۹.
- افغان، میر هوتک، دیوان میر هوتک افغان، به کوشش غلام حسن قرغه، پیشاور: مطبوعه حلیمی، ۱۳۷۷.
- ایرج، شهباز، بیدل گرایی در افغانستان «گفتگو با استاد واصف باختری شاعر و پژوهشگر افغان»، فصلنامه شعر، سال ۹، شماره ۲۹، ۱۳۸۰.
- حبیب، اسدالله، بیدل شاعر زمانه‌ها، کابل: پوهنزی زبان و ادبیات، ۱۳۴۳.
- حسینی، سید محمد داود، مجموعه‌ای از مقالات، اشعار و خطاطی، به کوشش سید احمد واصف حسینی، کابل: بنیاد خیریه مولانا جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۸۸.
- خسته، خال محمد، یاد از رفته‌گان، بی‌جا، ۱۳۴۴.
- ژوبل، محمدحیدر، یاد بیدل، کابل: وزارت معارف افغانستان، ۱۳۳۵.
- ژوبل، محمدحیدر، یاد از رفته‌گان، کتابخانه دیجیتال پوهنتون کابل (ACKU)، ۱۳۴۴.
- ژوبل، محمدحیدر، تاریخ ادبیات افغانستان، کتابخانه دیجیتال پوهنتون کابل (ACKU).
- سلجوقی، صلاح‌الدین، افکار شاعر، کابل: مطبوعه عمومی کابل، ۱۳۳۴.
- شعور، اسدالله، بیدل گرایی، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۸۸.
- عنذلیب، محمد امین، دیوان محمد امین عنذلیب طریزی، به کوشش عبدالغفور آرزو و ننگیالی طریزی، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۸.
- مجددی، غلام‌حسن، بیدل‌شناسی، به کوشش خلیل افضلی، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۲.
- مهجور، محمد عبدالعزیز، من و بیدل، کابل: مکتب‌خانه بیدل، ۱۳۹۲.

«در آن‌جا هم سخن از خواندن و معنا کردن غزل‌ها بوده» است (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

حالا داستان عبدالعزیز مهجور را بشنوید؛ مردی که رشته اقتصاد را خوانده است و در بانک کار می‌کند، اما قلبش برای بیدل می‌تپد. مانند پدرش عبدالحمید اسیر (قندی‌آغا) محاسن خویش را در راه بیدل سپید کرده است. هر سال عرس بیدل را برگزار می‌کرد و تا حدود پنج‌صد تا یک هزار تن را هم در رستوران، با پول شخصی خویش و همکاری بیدل‌دوستان دیگر، قابلی و میوه می‌داد. در روزگاری که پول بر قلب‌های مردم حکومت می‌کند و دست و پا و چشم مردم با پول بسته شده‌اند، شما در کابل این‌گونه مردی را می‌باید که از معاش و خرج خانه خویش پس انداز می‌کرد تا از مهمانان بیدل پذیرایی کند. او کسی نبود جز «مهجور».

مهجور نیز در خانه خویش را مانند پدرش (قندی‌آغا) به روی بیدلان باز گذاشته بود و با تمام نیرو به علاقه‌مندان بیدل همکاری می‌کرد. روی آثار بیدل تحقیق می‌کرد، شرح می‌داد، مخمس و غزل می‌سرود و به دخترش اسما نیز این درس‌ها را یاد می‌دهد تا باشد که چراغ بیدل در خانه‌اش روشن بماند.

فعالیت‌های مهجور تنها در کابل محدود نیست. صدای او از امواج رادیویی صدای آمریکا در برنامه «گنج شایگان» نیز شنیده می‌شود که در آن به خوانش و شرح آثار بیدل می‌پردازد.

مهجور در این کار تنها نیست، برادر کوچک‌ترش (عبدالله موفق اسیر) نیز با گام‌های استوارش روزهای پنج‌شنبه بنابر وصیت پدرش (قندی‌آغا) در خانه خودش، این کاروان را همراهی می‌کرد و شاگردانی نیز داشت.

این‌ها را که نوشتم، مشتی است از خروار. بیدل تنها در کابل و قندهار محصور نمانده است. او در بدخشان و مزار و هرات و میمنه نیز خوانده می‌شود که در مقاله جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

#### انجام

در پایان این بحث به عنوان نتیجه‌گیری باید بنویسم که بررسی جریان بیدل‌خوانی در افغانستان، به ویژه در قندهار و کابل، نشان می‌دهد که درست پس از وفات بیدل تا اکنون، علاقه‌مندان او از شاه تا گدا از طبیب تا ملا، از معلم تا استاد دانشگاه و از دکاندار تا مردان دوره‌گرد؛ همیشه نام او را بر لب داشته و شعر او را خوانده‌اند. از زمان احمدشاه ابدالی و فرزندان او تا امیر حبیب‌الله خان و فرزندان او این سنت دوام داشته و تا کنون نیز دوام دارد و باعث شده است که بیدل برای مدت بیش از صد سال بر فضای فرهنگی و ادبی افغانستان حکمروا باشد و تا کنون نیز بی‌تأثیر نیست.

هرگاه به جریان این بیدل‌خوانی به طور دقیق نظر انداخته شود، تعداد معدودی از کسانی را می‌بایم که در این زمینه تحصیلات عالی و تخصصی داشته‌اند، بقیه هر چه بیدل خوان بوده‌اند یا سواد معمولی مکتب و مسجد (مکتب‌خانه) را داشته یا ملا و طبیب و دکاندار و مجذوب بوده‌اند.

محافل بیدل‌خوانی به عنوان یک تفریح مثبت در میان علاقه‌مندان نیز قابل توجه است. این نکته زمانی از اهمیت بیشتر برخوردار می‌شود که شما نظر تعدادی از دانشمندان هم‌زمان ما را که او را «مهم‌سرا» خوانده بودند و می‌گفتند که شعر بیدل از بس پیچیده است قابل درک نیست، با این تعداد بیدل‌خوان‌های افغانستان مقایسه کنید که نه تنها زبان شعر او را می‌فهمیدند؛ بلکه از آن لذت می‌بردند.

#### بنیاد اندیشه

این میزان دل‌بستگی مردم ما به بیدل از طریق شاعران و محققان مهاجر ما در کشورهای دیگر، به ویژه در ایران نیز سرایت کرد. کارهای محمدکاظم کاظمی در معرفی بیدل و آثار او در ایران شایان ذکر است و اکنون ایرانیان، عرس بیدل را باشکوه‌تر و مجلل‌تر برگزار می‌کنند.

به عنوان سخن آخر باید بنویسم که زبان بیدل با زبان مردم افغانستان شباهت‌هایی فراوان دارد و این سند (بیدل‌خوانان) خود گواه این نکته است. فهم زبان بیدل در افغانستان حتی نیاز به فهم آکادمیک نداشته است؛ مردم بدون تحصیلات دانشگاهی، زبان او را می‌فهمیدند و می‌فهمند و بازهم:

این هفت پرده، پرده‌ای از ساز بیدل است  
بر هر چی گوش می‌نهی آواز بیدل است